



همکلام با همسر شهید احمدی روشن
درباره ویژگی های اخلاقی و خاطرات روزهای خواستگاری و ازدواج

اول فکر می کردم مصطفی خیلی خشک و متعصب باشد



عکس: عباسپور

در این سه سالی که آقا مصطفی نبودند بیشتر برای چه لحظاتی از زمان بودن ایشان حسرت و افسوس می خورید یادلتنگی می کنید؟

برای من به عنوان همسر و برای خانواده، آقا مصطفی مانند ستون خیمه ای بود که تمام اعضای خانواده به ایشان تکیه داشتند و نبود فیزیکی ایشان باعث می شود این خیمه ویران شود. نمی توان این را منکر شد اما مسئله اصلی این است که علی رغم لحظات سختی که بدون ایشان گذرانیدیم و می گذرانیم آن چیزی که باعث تحمل ما شده بحث شهادت است زیرا اعتقاد داریم کسی که شهید شده زنده است و خیلی از امورات را خودش پیش می برد و حتی مادر شهید گفتند که اگر لحظه ای فکر کنم مصطفی نیست نمی توانم زندگی کنم. این باور عمیق است که ما را نگه داشته و سعی می کنیم با این فکر که ایشان زنده است ادامه زندگی بدهیم اما در هر صورت نبود فیزیکی این افراد بزرگ، لرزه ای در زندگی ایجاد می کند که ویرانی در پی دارد.

بودن معنوی آقا مصطفی در این سه سال را چطور و کجاها حس کردید؟

بارها شده که این احساس بودن را در ک کردیم یا خواستیم تصمیمی بگیریم که نمی دانستیم چه کنیم اما خودشان جوری شرایط را پیش برده اند که یک راه درست برای ما باقی نمانده است. مثلاً در مورد مدرسه رفتن علیرضا (فرزند شهید)، می خواستیم او را مدرسه دیگری ببریم ولی خیلی اتفاقی یکی از دوستان مدرسه دیگری را معرفی کردند و از طرف دیگر خود حاج آقا (پدر شهید احمدی روشن) هم پیشنهاد این مدرسه را به صورت اتفاقی دادند و در روز آخر و ساعات پایانی ثبت نام با آن مدرسه تماس گرفتیم و مدیر آنجا گفت ما منتظر شما بودیم و همه چیز جوری مرتب شد که پسر من به آن مدرسه برود و خیر اینکه علیرضا به این مدرسه برود الان می بینم. ایشان غیر از فضای کاری در فضای خانواده نیز مدیر بودند و خیلی سریع و عالی تصمیم می گرفتند. احساس می کنم الان هم همین طور است و هر تصمیمی که لازم باشد خودشان می گیرند.

اگر اجازه بدهید برای این که باز ندگی شخصی آقا مصطفی و نوع نگاه ایشان به ازدواج و... آشنا شویم و از طرفی الگویی

۲۱ دی ۱۳۹۳ که عقربه های ساعت به ۸:۱۹ صبح رسید، درست ۳ سال از انفجار آن صبح زمستانی در خیابان گل نبی تهران می گذشت که ما میهمان منزل آقا مصطفی بودیم. انفجاری که یکی از نخبگان و جهادگران عرصه فناوری کشور را جاودانه کرد. تصور من این بود که مصطفی احمدی روشن حالا ۳ سال است که پدر و مادر، همسر و علیرضایش را، و شاید حتی همه ما را تنها گذاشته و جاودانه شده است. این تصور را اما همسر شهید قبول ندارد. او از حضور دائمی مصطفی در جای جای زندگی اش می گوید و تاکید دارد که «احساس می کنم آقا مصطفی هر جای زندگی بخواهد خودش به ما کمک می کند و تصمیم می گیرد.» صحبت های ما با همسر شهید خیلی زود وارد بحث هایی از زندگی شخصی آن ها و به خصوص دوران خواستگاری و انتخاب همسر و... شد و خانم کاشانی از صداقت مصطفی گفت که در روز خواستگاری هر چه برای زندگی آینده در ذهنش داشت را صادقانه و صریح گفته بود. او از تصور اشتباه خود از مصطفی گفت، از این که فکر می کرده مصطفی خیلی خشک و متعصب است اما خیلی زود می فهمد مصطفی شوخ و خندان و در عین حال معتقد و مذهبی، همان مردی است که او می خواهد و همین ویژگی ها باعث می شود آن ها ۳ سال را برای ازدواج با هم صبر کنند. همسر مصطفی احمدی روشن وقتی صحبت می کند: او را آقا مصطفی خطاب می کند و از فعل جمع پر ایش استفاده می کند. گویی مصطفی کنار ما در حین مصاحبه نشسته است و به راستی نیز همین است. این را می شد از گوشه گوشه منزل شهید دریافت کرد. راستش را بگویم، برای من به عنوان مصاحبه کننده، دیدن فرزند شهید، علیرضا خردسال که حالا ۲ دندان شیرینی اش هم افتاده و به معنای واقعی کلمه کلاس اولی شده، بیش از هر چیز اهمیت داشت. دیدن علیرضا البته بیش از دوسه دقیقه طول نکشید. خیلی اهل حرف زد و خوش ویش نبود اما لبخند های کودکانه اش مدام روی صورتش بود و سرزندگی و امید را حکایت می کرد. امید در خانه ای که گوشه گوشه اش عکس های مصطفی قرار داشت و در لایه لای این عکس ها، تصاویر علیرضا در آغوش رهبر انقلاب، رنگ دیگری به خانه می داد. به خصوص این که پدر شهید می گفت: «نوه ام به آغوش هیچ کس نمی رفت اما وقتی آقا آمد خانه ما نمی دانم چه عطر و احساسی را استشمام کرد که به سرعت خودش را انداخت به آغوش آقا.» علیرضا عجله داشت، می خواست به کلاس قرآن برسد و دوست داشت زود از دست ما خلاص شود. وقتی از او پرسیدم دوست دارد چه کاره شود، بدون معطلی پاسخ داد: «هنوز درباره اش فکر نکرده ام.» گفت و گوی ۲ ساعته خراسان با همسر و پدر شهید احمدی روشن را می خوانید که ۲ روز قبل از سالگرد شهادت وی انجام شده است.

هادی محمدی

به عنوان همسر شهید و اولین سوال، کمی از احساس خود درباره مصطفی، بگویید.

قطعاً شنیده اید که به آقا مصطفی لقب علم الهدی نسل سوم داده اند و خیلی ها که در واقع از فضای جنگ و شهادت دور بودند، برای شان مشخص شد که در دهه نود هم می توان شهید شد. البته با ویژگی های زمانی خودش یعنی دیگر فضای جبهه و جنگ سخت نیست اما می شود در مکانی

